بسم الله الرحمن الرحیم درس خارج اصول استاد سید محمد جواد شبیری 20 اردیبهشت 1396.

خب در جلسه قبل به تناسب یک بحثی را مطرح کردیم در مورد اینکه در دوران امر بین تعبدیت و توسلیت آیا ما می توانیم بگوییم اصاله الاطلاق اقتضای تعبدیت می کند با این بیان که واجب توسلی در واقع واجب مشروط هست و مشروط به عدم تحقق غرض اولیه از غیر از طریق امر. ولی واجب تعبدی واجب مشروط نیست بنابر این اصل هم در دوران امر بین مشروط بودن و مطلق بودن این است که امر مطلق باشد. ما در جلسه قبل عرض کردیم که اولا اینکه در دوران امر بین مطلق و مقید قصد این است که مطلق باشد به خاطر اینکه سکوت برای بیان اطلاق کفایت می کند ولی برای بیان تقیید کفایت نمی کند. ولی به طور کلی علتش این است. ولی در جایی که تقیید مطابق ارتکازات عقلایی باشد، سکوت برای بیان تقیید کفایت می کند بلکه اصلا این اولویت دارد جایی که یک ارتکاز عقلایی باشد اینکه به ارتکاز عقلایی اکتفا کرده باشد برای سکوت روشن تر است. بنابر این نتیجه اش این می شود که اگر امری که ما داریم امری است که ریشه های عقلایی دارد یا ریشه های شرعی ای دارد که در یعنی از آن ارتکاز عقلایی یا ارتکاز متشرعه ای که از مجموع ادله شرعیه استفاده شده است توسلی بودن این امر به دست آمده است. نمی خواهیم بگوییم توسلی بودن خصوص این امر. توسلی بودن مشابهات این امر که این جور موارد مشابه هست استفاده شده باشد اینجا اگر حکم این امر خاص ما بر خلاف مشابهاتش باشد آن نیاز به تصریح دارد. خب این چیزی بود که در جلسه قبل عرض کردیم. من دو نکته دیگر می خواهم ضمیمه کنم. یک نکته اینکه اصلا آیا این جور اطلاق و اشتراط هایی که به دقت العقلیه این چیزی بود که در جلسه قبل عرض کردیم. من دو نکته دیگر می خواهم ضمیمه کنم. یک نکته اینکه اصلا آیا این جور اطلاق و اشتراط هایی که به دقت العقلیه و لبّا امر توسلی مشروط هست امر تعبدی مطلق است اینها چیزهایی هست که با سکوت بشود اینها را تفهیم کرد؟ به نظر نمی رسد که ولو به دقت العقلیه همین جور باشد. اینها کافی نیست سکوت متکلم برای بیان این اطلاق و نفی تقیید لبّی. تقییدی که دقت العقلیه تقیید را استفاده می شود. این هم این نکته.

سؤال:

پاسخ: یک چیزهایی هست که عرف متعارف این جور چیزها را توجه ندارد. در مقام بیان نمی دانند این جور چیزها را به تعبیر دیگر. به تعبیر دیگر این ناظر به رابطه بین آن غرض اولیه و غرض امر و اینها دلیل را نمی بینند. ناظر به خود غرض امر می دانند و غرض امر هم در همه این موارد خصوص حسه ای از مأمور به هست که به وسیله امر تحقق پیدا می کند. این شکلی اس.ت خب این هم دو نکته. نکته سوم اینکه به نظر می رسد که چه در تعبدی و چه در توسلی هر دو مشروط هستند ولی نحوه شرط هایشان فرق دارد. چون در جلسه قبل اشاره کردم تعبدی هم امر اینکه قصد خصوص امر هیچوقت در تعبدیات لازم نیست. مطلق اضافه به مولا کفایت می کند. اینکه بگوییم خصوص امر را شارع لحاظ کرده است این تقریبا هیچ وقت ما احتمالش هم نمی دهیم. اینکه شخصی نه به خاطر اینکه مولا امر کرده است امر هم نمی کرد به خاطر حب مولا امثال اینها این کار را انجام می دادیم. این قطعا صحیح است. بنابر این در واقع چه تعبدی باشد و چه توسلی باشد هر دو اینها امر ما مقید به عدم حصول غرض اولیه از غیر طریق امر است. این غرض اولیه از غیر طریق امر اگر حاصل شود امر از تحقق می افتد. در تعبدی مقداری که غیر طریق امر هست مصداق هایش خیلی زیاد نیست. فقط خصوص مواردی است که شخصی از امر تحریک نشود و داعی قربی دیگری داشته باشد و در توسلی مصداق هایش گسترش دارد و اوسع است. یعنی فاصله بین غرض اولیه و غرض امر در توسلی بیشتر هست و در تعبدی کمتر است. این باعث نمی شود که یکی شان را مشروط کند و یکی را مطلق کند هر دو مشروط هستند و اینکه بگوییم اصاله الاطلاق آن که مصداق های شرطش بیشتر است آن را نفی می کند این جور نیست. فرض کنید که یک دلیلی داریم گفته است اکرم العالمن می دانیم که این اکرم العالم مقید شده است به قید عدالت یا به قید تقوا. فرض کنیم خارجا قید تقوا مصداق هایش کمتر باشد. عنوان عدالت مصدا هایش بیشتر باشد. اینجا ما نمی توانیم بگوییم که مسلما به قید تقوا مقیّد شده است اصل این است که به قید عدالت مقید نشده باشد. چون تقیید به عناوین تعلق می گیرد. آن مصداق های یکی شان نسبت به مصداق های دیگری شان اوسع باشند یا اضیق باشند این باعث نمی شود که یکی شان را آن که اضیق باشد متعین کند و ما بتوانیم آن که اوسع هست را با اصل نفی کنیم. بنابر این ماحصل عرض ما این است که مهم ین است که در باب مطلق و مقید از خود این امر، معذرت می خواهم در باب تعبدی و توسلی از خود امر نه تعبدیت استفاده می شود نه توسلیت. بله تناسبات حکم موضوعی که در کنار امر هست آن که آن غرض اولیه اوسع هست برای مطلق تحقق مأمور به را حکم به آن می شود کرد یا خصوص تحقق مأمور به به داعٍ قربی کدام یک از این دو تا هست آنها یک مفاهی خارجی هست و بستگی به آن ارتکازات عقلا و متشرعه که در کنار دلیل هست به آنها وابسته است. نمی شود فی نفسه ما تعبدیت را توسلیت را از مدلول مطابقی دلیل استفاده کنیم. باید بگوییم آن ارتکاز عقلایی یا متشرعی چه حکمی دارد. این حالا این اصل بحث. این بحث را بیاییم در ما نحن فی تطبیق کنیم. در ما نحن فیه بحث این بود که در اخبار من بلغ تعبدیّت و توسلیّت وابسته به این هست کجا باید تعبدیّت و توسلیّت را ملاحظه کرد. مصبّ تعبدیّت و توسلیّت، آن خبر ضعیفی هست که دال بر استحباب یا دال بر کراهت هست آن را باید در نظر گرفت یا خود اخبار من بلغ را باید در نظر گرفت؟ که آقای صدر می فرمودند که بنا بر اینکه اخبار من بلغ حجیت از آن استفاده شود خب خود آن خبر ضعیف را باید در نظر گرفت می شود تفصیل قائل شد که بعضی از موارد هر دو امر استحبابی یا امر کراهتی محتمل هر دو عبادی هست گاهی اوقات هر دو شان توسلی است و گاهی اوقات یکی تعبدی است و یکی توسلی است. این تفصیل اینجا معنا دارد. ولی اگر ما امر احادیث من بلغ را دال بر استحباب بدانیم، چون این استحباب مربوط به من بلغ هست. این من بلغ قدر متیقنش این است که برای کسی که به داعی قربی انجام می دهد برای او مستحب است. بیشتر از استحباب قربی عمل قربی از آن استفاده نمی شود. بنابر این این تفصیلی که آقای خویی فرمودند بنا بر مبنای خودشان ناتمام است.

سؤال:

پاسخ: نه حالا آنها دیگر اجازه دهید آن را دیگر وارد نشویم. بحث این است که حالا این تفصیلی که آقای صدر داده اند بین این دو صورت بنابر این تحلیلی که ما از تعبدی و توسلی کردیم این چطوری باید بگوییم. ممکن است به یک نگاه بگوییم مطلب همین جور است که آقای صدر

اینجا هم نتیجه تغییر نمی کند. چون در واقع بنابر اینکه احادیث من بلغ جنبه حجیت داشته باشد حجت حکم ظاهری ای است که به مناط استیفا ملاکات واقعیه است. باید دید بنابر این مصب ملاکات آن ملاکات واقعیه است. اگر دو تا خبر داریم آن خبر مستحب توسلی باشد یعنی آن ملاکاتی که در واقع هست آن ملاکات ملاک حجیت هست. خود احادیث من بلغ ملاک مستقل ندارد. پس بنابر این باز باید ما ببینیم که آن خبر دال بر استحباب و خبر دال بر کراهت هر دو شان تعبدی هستند هر دو شان توسلی هست یکی شان تعبدی است یکی شان توسلی هست ولی اگر نه احادیث من بلغ را خودش را یک ملاک جدید دیدیم. به آن ملاک واقع کار نداشته باشیم باید خود احادیث من بلغ را ملاک قرار دهیم در نتیجه تفصیل وجهی ندارد در همه صور باید بگوییم که قدر مسلّم تعبدیت هست و بیش از تعبدی ما از احادیث من بلغ استفاده نمی کنیم. این ممکن است این جوری شخص بگوید. ولی تصور می کنم من حتی بنابر این که ما حجیت را هم قائل شویم باید ملاک را احادیث من بلغ بگیریم. چطور؟ چون ببینید کسی که حجیّت قائل هست برای خبر ضعیف به خاطر احادیث من بلغ، این جور نیست که در هر موردی ملاک مستقل داشته باشد. ببینید فرض کنید ما در بحث احکام ظاهریه گفتیم در تک تک موارد او ملاحظه نمی شود. ملاک نوعیه موارد ملاحظه می شود. نوع موارد ملاحظه می شود نه خصوص مورد خاص. بنابر این شما خصوص مواردی که احادیث من بلغ یک خبر ضعیف دال بر استحباب توسّلی، آن را ملاحظه نکنید یا خصوص مواردی که دال بر استحباب تعبدی آن را ملاحظه نکنید یا خصوص موارد دال بر کراهت توسلی آن را ملاحظه نکنید یا خصوص موارد دال بر کراهت تعبدی ملاحظه نکنید. مجموع مواردی که خبر ضعیف داریم. این مجموع موارد بعضی مواردش تعبدی است. آن حکم واقعی ای که وجود دارد آن ملاک واقعی هست بعضی مواردش تعبدی است و بعضی مواردش توسلی است. حالا موارد استحبابش ممکن است تعبدی باشد موارد کراهتش تعبدی باشد احادیث من بلغ تک تک اینها را ملاحظه نکرده است مجموع من حیث المجموع اینها را ملاحظه کرده است. مجموع من حیث المجموع ما نمی دانیم روی هم رفته تعبدی در می آید یا توسلی در می آید. آن ملاک نوعیه که شارع ملاحظه کرده است آن ملاک نوعیه مجموع من حیث المجموع اش تعبدی است یا توسلی است اینجا دیگر یک ارتکاز عقلایی نداریم که تعیین کند که احادیث من بلغ یک استحباب تعبدی را اینجا ثابت کند استحباب توسلی را ثابت کند نه مجموع من حیث المجموع را در نظر می گیریم. و در تک تک موارد به ملاحظه این مجموع من حیث المجموع است. یعنی ببینید در جایی که دو خبر ضعیف داریم. یک خبر ضعیف دال بر استحباب توسلی هست و یک خبر ضعیف دال بر کراهت توسلی. این مورد را مقایسه کنید با موردی که دو خبر ضعیف داریم که یکی دال بر استحباب تعبدی است و یکی دال بر کراهت تعبدی. مثلا این دو صورت را ملاحظه کنید. این جور نیست که بین این دو صورت فرق داشته باشد. چون این ملاکات را شارع در نظر نگرفته است در احادیث من بلغ. مجموع من حیث المجموع را در نظر گرفته است. مجموع من حیث المجموع وقتی در نظر گرفته است در همه این موارد یک حکم هست. یا همه موارد تعبدی است یا توسلی است. بنابر این علی أی تقدیر باید احادیث من بلغ را ملاحظه کرد.

سؤال:

پاسخ: چون بر مبنای حجیت هم ملاک تک تک موارد ملاحظه نمی شود. ملاکی که در مجموع موارد هست بعث جعل یک حکم عام می شود. مجموع من حیث المجموع ملاکات. این مجموع من حیث المجموع بعضی مواردش تعبدی است و بعضی مواردش توسلی است. خلاصه شارع این مجموعه را با هم ملاحظه می کند و یک حکم به حجیّت خبر ضعیف در موارد مستحبات کراهت می کند. این حجیت خبر ضعیف در موارد استحباب و کراهت ها اگر تعبدی باشد در همه موارد تعبدی است اگر توسلی باشد در همه موارد توسلی است. چون به آن تک تک موارد کار ندارد. اگر خبر ضعیف در مورد توسلی حجیّتی که می خواهد اثبات کند احادیث من بلغ در مورد توسلی به ملاکی غیر از حجیّتی که در موارد تعبدی می خواهد باشد خب بله ممکن است تفصیل قائل شود ولی بحث این است که مجموع موارد را لحاظ می کند. این مجموع موارد بعضی هایشان تعبدی است و بعضی هایشان توسلی است. این مجموع من حیث المجموع ملاکات را که در نظر گرفت یک حکم واحد به حجیت اینجا چیز می کند

سؤال:

پاسخ: نه حالا خود حجیت را در نظر نگیرید، آن امر تکلیفی که ما به القوام حجیت است. یعنی امر به لزوم تبعیت اماره. بحث این است که لزوم تبعیت اماره به خاطر این نیست که اینجا به واقع می خورد یا خیر. کاشفیت تک تک موارد را که ملاحظه نمی کنیم که بگوییم اینجا کاشفیتش مکشوف می شود که امر تعبدی است. جای دیگر کاشفیت جای دیگر را به تنهایی ملاحظه نمی کنیم که مکشوفش امر تعبدی باشد. مجموع این موارد را در نظر می گیریم. مجموع اخبار ضعیفی که

سؤال:

پاسخ: آن حکمی که شارع جعل می کند در مقام به اصطلاح ملاکات را که ما در نظر می گیرد مجموع من حیث المجموع را ملاحظه می کند. در مقام تأثیری که ملاکات دارد، ببینید

سؤال:

پاسخ: جلسه قبل این را عرض کردم اگر تک تک باشد لازمه اش این است که در جایی که فرض کنید اولا ظن شخصی باید معتبر باشد. اگر در یک جا اماریت فرض کنید خبر صحیح را شما در نظر بگیرید، خبر صحیح را که شارع حجّت می کند به خاطر اینکه تک تک این موارد کاشفیت از واقع دارند خب ممکن است

نوع موارد چون مجموع موارد

سؤال:

پاسخ: عرض کردیم تعبدیت و توسلیت به خاطر آن ملاکی هست که متبرء قضیه است. آیا آن ملاکی که ملاک اولیه ای که هست آن ملاک اولیه رابطه اش با ملاک امر را باید سنجید. این ملاک اولیه انحلالی نیست.

سؤال:

پاسخ: نه به این ربطی ندارد. چون اینها دخالت ندارد. اینها تک تک اینها چون جزء العله هستند برای ملاحظه مجموعی. دخالت دارند ولی جدا جدا دخالت ندارند.

سؤآل:

پاسخ: این هیچ از این راه نمی توانید کشف کنید. بحث این است چون ملاک اعتبار خبر من بلغ خصوص این مورد نیست. اگر این تعبدی باشد پس حجیتی که در این مورد باشد تعبدی باشد

سؤال:

پاسخ: ظاهر یک خبر تعبدی باشد ممکن است احادیث من بلغ توسلی باشد چون این را ملاحظه نکرده است مجموع من حیث المجموع ملاحظه کرده است.

سؤال:

پاسخ: در واقع بحث سر این است که آقای صدر می گفتند که مصب تعبدیت و توسلیت را که آقای خویی آن خبر ضعیف گرفته است درست نیست روی مبنای ایشان. روی مبنای ایشان باید خود احادیث من بلغ را ملاحظه کرد و احادیث من بلغ همیشه تعبدی است یا قدر متیقنش تعبدی است. ما عرضمان این است که حتی روی مبنای حجیت هم حکم همین است. چون به نحو تک تکی ملاحظه نمی شود. هر موردی را نسبت به او حدیث من بلغ برای به تعبیر دیگر جعل احادیث من بلغ برای حفظ ملاک موجود فی کل موردٍ نیست. جعل عام احادیث من بلغ برای حفظ ملاکی که در مجموع موارد هست است. این ملاکی که در مجموع موارد هست آیا این مجموع من حیث المجموعش تعبدی است یا توسلی است ما نمی دانیم. ولی سر جمع بین موارد چه تعبدی باشد چه توسلی باشد منشأ می شود که شارع مقدس یک حکم عام جعل کند. در همه موارد به یک مناط واحد. عرض من این است که این تفصیلی که آقای صدر بین مبنای آقای خویی اینکه قائل به توسلیت شویم قائل به حجیّت شویم در احادیث من بلغ یا قائل به استحباب شویم این تفصیل به نظر می رسد که وجهی ندارد. علی أی تقدیر باید خود احادیث من بلغ را سنجید که آیا احادیث من بلغ دال بر استحباب توسلی است یا دال بر استحباب تعبدی است یا مشکوک قدر متیقنش استحباب تعبدی است.

سؤال:

پاسخ: عرض کردم به دلیل اینکه ما اگر تک تک مورد باشد اگر هر موردی اینجا ظن شخصی نیاورد. باید بگویید معتبر نیست. در حالی که ادله امارات اینگونه نیست. ادله ای که ما از امارات می فهمیم اماریت در تک تک مورد استظهار نمی شود عرفا. اماریت در مجموع موارد استظهار می شود. به اعتبار اینکه این مجموع موارد کاشفیت دارد. کاشفیت های شخصیه باشد باید حجیت منوط به مواردی باشد که در خصوص این موارد کشف داشته باشیم در حالی که این جور نیست. عرض کردم حتی در موارد متعارضین هم شامل نمی شود. اینکه در موارد متعارضین هم می گویند که ملاک در طرفین هست به خاطر اینکه خصوص این مورد را ملاحظ نکرده اند. مطلق موارد را ملاحظه کرده اند. استظهار عرفی اینگونه است که ادله حجیت خبر را منوط وجود کاشفیت در تک تک مواردن می داند. ا معنایش این است که کاشفیت نوعیه یعنی کاشفیت در نوع موارد ملاحظه شده است. کاشفیت در نوع موارد آیا تعبدیّت از آن در می آید توسلیت از آن در می آید یعنی یک ملاک واحد است که ملاحظه مجموع موارد شده است باعث شده است که یک حکم عام جعل شود. این حالا این که این حکم عام تعبدی است یا توسلی است یک بحث است معذرت می خواهم انحلالی است ها ولی انحلالی بودن در این مورد شارع جعل کرده است این مورد جعل کرده است در هزار مورد جعل کرده است ولی این هزار حکمی که جعل کرده است به اعتبار اینکه هر کدام جدا جدا ملاک ندارد. هزار حکم جعل کرده است به خاطر اینکه در مجموع این هزار مورد ملاک وجود دارد.

سؤال:

پاسخ: نه آن قرار شد که قصد قربت خارج از مأمور به باشد. قصد قربت رابطه بین آن ملاک اولیه

سؤال:

پاسخ: این حالا نتیجه این مطلب چیز دیگری است غیر از آن که آقای صدر می گویند. آن این است که فرض کنید اگر آن چیز توسلی بود ولی شارع مقدس که امر به او کرده است ملاکی که در اخبار من بلغ هست تعبدی باشد. ما ممکن است بگوییم که عرض کنم خدمت شما باید آن تعبدیت و توسلیتی که در آن واقع هست آن را حفظ کنیم. ولی بحث این است که اخبار من بلغ می گوید که آن که توسلی است به قصد تعبدی باید بیاورید. یعنی در واقع نتیجه اش همان مطلبی است که ما می خواهیم بگوییم. یعنی در واقع می خواهد بگوید که این حجت است شما باید آن امر توسلی را به خاطر اینکه ثواب ببرید انجام دهید. خود احادیث من بلغ فرض کنید اگر تعبدی باشد احادیث من بلغ. حجیت تعبدیه بر همه موارد ثابت می کند. به عنوان خودش. این نتیجه اش این می شود که حرف مرحوم آقای خویی درست نباشد. یعنی این خیلی تقیید آن چنانی در بحث ایجاد نمی کند. خب این نتیجه بحث این است که بنظر می رسد که بین این دو مورد تفصیل آن چنانی نباید باشد.

سؤال:

پاسخ: بله بله ولی به هر حال چون احتمال دارد که احادیث من بلغ حجیت تعبدیه بیاورد در نتیجه مصبش می شود احادیث من بلغ و احادیث من بلغ شد همه مواردش می شود حجیت تعبدیه بنابر این آن تفصیلی که آقای خویی اینجا مطرح می کنند آن تفصیل وجهی ندارد. خب این اشکال دوم مرحوم آقای صدر. آقای صدر یک اشکال سومی می کنند که خیلی مفصل است و من واردش نمی شوم و به نظر من مجموعا درست است حالا بعضی از ریزه کاری هایش یک مقداری مفصل است من واردش نمی شوم به نظر من مجموعا درست است حالا بعضی از ریزه کاری هایش یک مقداری ممکن است متفاوت از بیان ایشان بیان ولی جوهر مطلب ایشان در اشکال سوم درست است. من قطعه ای از اشکال سوم ایشان را فقط طرح می کنم و یک به اصطلاح تکمیل شاید توضیح تعبیر کنیم نسبت به این فرمایش ایشان می خواهم بدهم. آقای صدر می فرمایند که یک اشکال عامی وجود دارد مرحوم آقای خویی اینجا با تعبدی کردن استحباب فعل یا استحباب ترک تعبدی کردن یکی شان یا دو تاشان می خواستند اینجا را از باب تعارض به باب تزاحم ببرند. ایشان می گوید که این مطلب درست نیست. چون تحریک مولوی ولو ما فرض کنیم حالا من این تعبیر آقای صدر را یک کمی با اختلاف تعبیر تعبیر می کنم. ولو واقعا فعل قربی ملاک داشته باشد. و ترک قربی هم ملاک داشته باشد. یا در ناحیه فعل شما قربیت اخذ کنید یا در ناحیه ترک یا در هر دو. فرض کنید هم فعل قربی مصب ملاک هست هم ترک قربی مصب ملاک است. اینها را قربیت را در فعل و ترک در هر دو اخذ کنید. درست است که این باعث می شود که اینها ضدانی باشند که لهما ثالث و رابع. این درست است. ولی مشکل شما را حل نمی کند. چون تحریک مولوی به طرف فعل و ترک صحیح نیست به خاطر اینکه تحریک به ذات فعل تعلّق می گیرد. و به ذات ترک. نه به آن قید قربیّتش. باید ذات فعل مقدور باشد. و ذات ترک مقدور باشد. اینجا شما فرض کنید هم فعل قربی هست هم ترک قربی است. شخصی که یا فعل از او سر می زند یا ترک از او سر می زند شما تحریک برای چه می خواهید بکنید؟ برای اینکه یکی از این دو تا را محقق کند یعنی جامع بین فعل و ترک را می خواهد محقق کند؟ جامع بین فعل و ترک که ضروری الثبوت است. یکی به خصوصش را می خواهید به قصد قربت تحقق بخشد یکی که خصوصیتی ندارد. در واقع شما می خواهید بگویید که ای آقا فعل را انجام نده به جای فعل بیا ترک را انجام بده که این ترجیح بلا مرجح است. یا به جای ترک فعل را انجام بده که آن هم ترجح بلا مرجح است. یا می خواهید احدهما لا اقل تحقق پیدا کند. صرف الوجود فعل و ترک تحقق پیدا کند. صرف الوجود فعل و ترک که محقق است. آن ارتفاع نقیضین که نمی شود. وقتی ارتفاع نقیضین نشد تحریک مولوی اینجا معنا ندارد. درست هم هست این مطلب کاملا درست است حالا یک ریزه کاری هایی در کلام آقای هاشمی در حاشیه هست که دیگر واردش نشویم اولی است. فقط یک نکته ای می خواهم اینجا عرض کنم آن این است که ممکن است شما بگویید که نتیجه این بحث این می شود که نه تنها این از باب تزاحم خارج شود باب تعارض هم نباشد. چون تعارض یعنی اینکه ما می دانیم که لا اقل یکی از آ«ها کاذب است. این بگوییم نتیجه اش این می شود که هر دو باید کاذب باشند. چون نه تحریک مولوی به طرف فعل امکان پذیر است و نه تحریک مولوی نسبت به ترک امکان پذیر است. پس هر دو در بحث تعارض علم به کذب احدهما داریم. اینجا اصلا بگویید که علم به کذب کلیهما حاصل می شود. بنابر این از باب تعارض بگوییم که اینجا خارج است و اصلا مطلب خیلی صاف هست و امثال اینها. ولی به نظر می رسد که مطلب چنین نیست. توضیح و ذلک اینکه اگر ما اینکه می گوییم که ترجیح به طرف فعل باشد ترجیح بلا مرجح است و امثال اینها به خاطر این که ما علم نداریم که فعل برای شارع مهمتر است یا ترک مهمتر است. ممکن است ثبوتا یکی از این دو تا مهم تر باشد. حالا یا خود آن مهم تر باشد یا یک ملاک نفسی ای در اخذ به فعل و اخذ به ترک وجود داشته باشد. به خاطر همین هست که ما اینجا تعارض است. ببینید در سایر موارد این مطلب را خدمت شما عرض کنم دو تا خبر داریم اینکه اصل در خبرین متعارضین به اصطلاح این خبرین متعارضین حجیّت این خبر با حجیّت خبر دیگر با هم دیگر تعارض می کنند. نتیجه این تعارض چیست؟ نتیجه این تعارض، تساقط هر دو است؟ یا تساقط احدهما است؟ پاسخ مطلب این است که اگر ما یقین داشته باشیم که ثبوتا هیچ یک از این دو تا مرجحی بر دیگری ندارد، تساقط کلیهما است. خب یقین داریم نه این ترجیح دارد نه این ترجیح دارد. پس یقین داریم که هر دو ساقط شده است دیگر. ولی ما احتمال می دهیم یک مرجح ثبوتی این خبر داشته باشد. حالا مرجح طریقی موضوعی هر چی آن خیلی مهم نیست. اینکه افراد می آیند در خبرین متعارضین از شارع مقدس سؤال می کنند بأیهما نأخذ، اگر قرار باشد یقین دارند که هیچ کدام ترجیح ثبوتی بر دیگری ندارند بأیهما نأخذ دیگر ندارد. بأیهما نأخذ به خاطر این است که احتمال می دهند که یکی بر دیگری مرجح ثبوتی داشته باشد می گویند که کدام یک از اینها را ما اخذ کنیم؟ یعنی ذو المزیه را برای ما تعیین کنید. مرجح ثبوتی را تعیین کنید. یا احتمال میدهیم شارع مقدس این را تخییر کرده باشد. معنای حکم تخییر چیست؟ یعنی هر دو اینها یک ملاک نفسی دارند. این ملاک نفسی دارد چون اخذ به هر کدامشان ملاک دارد. بنابر این تخییر داشته باشند در اینکه به این اخذ کنم یا به آن اخذ کنم. اخذ به خبر به عنوان خودش یک موضوعیتی داشته باشد. بنابر این چون احتمال تخییر می دهم. احتمال لترجیح ثبوتی می دهم سؤال می کنم. و الا اگر مطمئن باشم که هیچ مرجح ثبوتی ای این خبر بر دیگری ندارد. و احتمال اینکه شارع حکم به تخییر کرده باشد به دلیل اینکه قطعا اخذ به خبر خصوصیت ندارد. هر چه هست ملاک طریقی است و ملاک نسبت به واقع است. اگر همه اینها را بدانم که دیگر سؤال نمی کنم بأیهما نأخذ. بأیهما ندارد معلوم است که هیچ کدامشان حجت نیستند. تساقط می کنند می روند پی کارش. این که سؤال می کردند به خاطر اینکه احتمال مرجح ثبوتی و احتمال حکم ثبوتی شارع به تخییر را می دادند. در ما نحن فیه هم همین است. ما علت اینکه می گوییم تعارض هست نه سقوط هر دو طرف از حجیت به خاطر ینکه احتمال می دهیم که شارع مثلا موارد استحبابات برایش مهمتر باشد. موارد کراهت برایش مهم تر باشد. ما نمی دانیم یعنی ما تشخیص نمی دهیم که موارد استحباب مهم تر است یا موارد کراهت مهم تر است. حالا یا به جهت اینکه از جهت مقتضی بالاتر است یا از جهت وجود مانع و آن توضیحاتی که قبلا دادیم که گاهی اوقت از جهت مقتضی یکی مهم تر است گاهی اوقات از جهت مانع دار بودن یکی شان مهم تر ست. این احتمالات وجود دارد همین احتمالات باعث میشود که ما احتمال دهیم احدهما حجت باشد. پس آن مقداری که مسلم است این است که هر دو حجت نیست. هر دو ملاک ندارند. چون هر دو ملاک ندارند تزاحم نیست. تزاحم فرع این است که هر دو طرف ملاک داشته باشند. چون اگر هر دو طرف ملاک داشته باشند شارع نمی تواند آن ملاک را برسد. ولی احتمال دارد یکی از اینها احتمال دارد که یکی از اینها ملاک داشته باشد. همین احتمال باعث می شود که ما بیش از علم به کذب احدهما چیزی برایمان حاصل نشود. پس تعارض می شود دیگر. تعارض یعنی همین دیگر. پس مطلب آقای صدر درست است و بنابر این نتیجه بحث این می شود که در مواردی که خبر ضعیف معارضه کند یعنی نتیجه این بحث این می شود که اخبار من بلغ نمی تواند اخار من بلغ خبر ضعیف هم عرض کنم خبر استحبابی را بگیرد هم خبر کراهتی را بگیرد. هر دو را نمی تواند بگیرد تعارض دارند. نتیجه بحث این می شود که شمول اخبار من بلغ نسبت به مواردی که هم خبر دال بر استحباب وارد شده است هم خبر دال بر کراهت وارد شده است ثابت نیست. این محصل بحث ما.

سؤال:

پاسخ: چون هر دو نمی توانند ملاک داشته باشند. یعنی اگر هر دو ملاک داشته باشند شارع نمی تواند هر دو را تأمین کند. همان بحث آقای صدر که تحریک مولوی به هر دو امکان پذیر نیست و اینها تفصیلات بیشتری دارد من فقط یک تکه اش را نقل کردم برای اینکه مقدمه باشد برای آن تکمیلی که عرض می کنم. بحث های دیگری هم هست که بحث های خوبی هست که اینجاها صور مختلف بحث را باز کرده است بحث های قابل استفاده ای است و عرض ما این است که اگر واقعا هم فعل ملاک داشته باشد و ترک هم ملاک داشته باشد، تحریک مولوی هم به فعل و هم به ترک معقول نیست که بحث تزاحم در واقع از آن باب است. این بحث تمام. می رویم تنبیه بعدی. یکی دو تا تنبیه دیگر ما بحث چیز تمام شود احادیث من بلغ تمام شود نمی دانم دو سه روز دیگر علی القاعده احادیث من بلغ تمام شود دیگر وارد بحث بعدی نمی شویم. ولی احادیث من بلغ را انشاء الله تکمیل می کنیم بحث را.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد